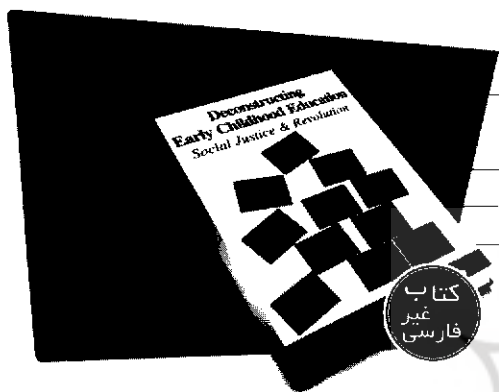


بازاندیشی در تعلیم و تربیت کودکان

• عبدالجلیل آکاری

دانشگاه فرایبرگ سوییس

ترجمه: نرگس زحمتی



- Deconstructing Early Childhood Education: Social Justice & Revolution
- Gaile Sloan Cannelia
- New York: Peter Lang
- 1997, 240 pp.

۳۰

علوم اجتماعی
شماره‌های ۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲
بهمن، اسفند، فروردین
۸۵-۱۳۸۴

بیازهای جبرگرا به فلسفه پست مدرن روی آورده است. اسلوان کانلا با خواندن کار نویسندگان انتقادی (برای مثال جانان کوزول، لیزا، دلپیت و افراد مشابه) و کار با کودکان و بزرگسالانی که تجربیات زندگی‌شان متفاوت از خود اوست، به این باور رسید که ساختار دانش ریشه در روابط قدرت دارد (P.4). او معتقد است اشکال چندگانه دانش را باید شنید. نه فقط این صداها، چندگانه مورد غفلت واقع شده، بلکه تمایل به تقویت تفکر یکدست در آموزش اوانل کودکی نیز وجود دارد. انجمن ملی آموزش جوانان در سال ۱۹۸۷ سندی تحت عنوان «اقدام توسعه‌ای مناسب در برنامه‌های اوانل کودکی با هدف خدمت به کودکان از زمان تولد تا ۸ سالگی است» منتشر کرد. این سند مبتنی بر روانشناسی رشد است و به صراحت تمام، تأثیر بیازه را بر خود دارد. براساس نظر اسلوان کانلا کلاسهای سراسر ایالات متحده از نظر امکان بالقوه استفاده از راهنماییهای تدریس ارائه شده در این سند، مورد بررسی قرار می‌گیرند. مریمان اوانل کودکی اخیراً خودشان درباره دیدگاه جهان‌گرایانه که با مفهوم «اقدام مناسب» به آن اشاره ضمنی شده است، به بحث می‌پردازند.

در فصل دوم، نویسنده سعی می‌کند تبارشناسی آموزش کودکی را بازنامد. او با استفاده از تحقیق آریس (۱۹۶۲) با ما یادآوری می‌کند که کودکی در طول قرون وسطی وجود نداشت. تا قرن ۱۸ با کودک فرانسوی کاملاً مانند یک بزرگسال کوچک رفتار می‌شد. [مفهوم] کودک به عنوان فردی جدا و متمایز از بزرگسال، بین قرون ۱۳ و ۱۷ جا افتاد. در نتیجه، ایده «طبقات رتبه‌بندی شده» برای حمایت از کسانی ابداع شد که از لحاظ سنی جوان‌تر از دیگران بودند و ممکن بود چیزهای بیشتری از دنیای بی‌ارزش دیده باشند. روحانیون، کودکی را از خلال ایجاد فعالیت‌های مدرسه و شیوه‌های کارکردی تعریف کردند. تنظیم و کنترل در دوره تعلیم و تربیت رسمی، عمیقاً جای می‌گیرد.

اسلوان کانلا همچنین توضیح می‌دهد که چگونه تعیین کودک برای

تعلیم و تربیت کودک محور، به ندرت درگفتن مسلط تعلیم و تربیتی و روانشناختی مورد بحث واقع شده است. کتاب واسازی تعلیم و تربیت اوانل کودکی: عدالت اجتماعی و انقلاب نوشته جلیل اسلوان کانلا تلاشی موفقیت‌آمیز برای جلب توجه ما به تولید فرهنگی گفتمان آموزشی است. استدلال‌های ارائه شده در این کتاب فهم عمیق از چارچوبهای نظری تعلیم و تربیت کودک محور را با دامنه وسیعی از دلالت‌های اجتماعی برتری آن درهم می‌آمیزد.

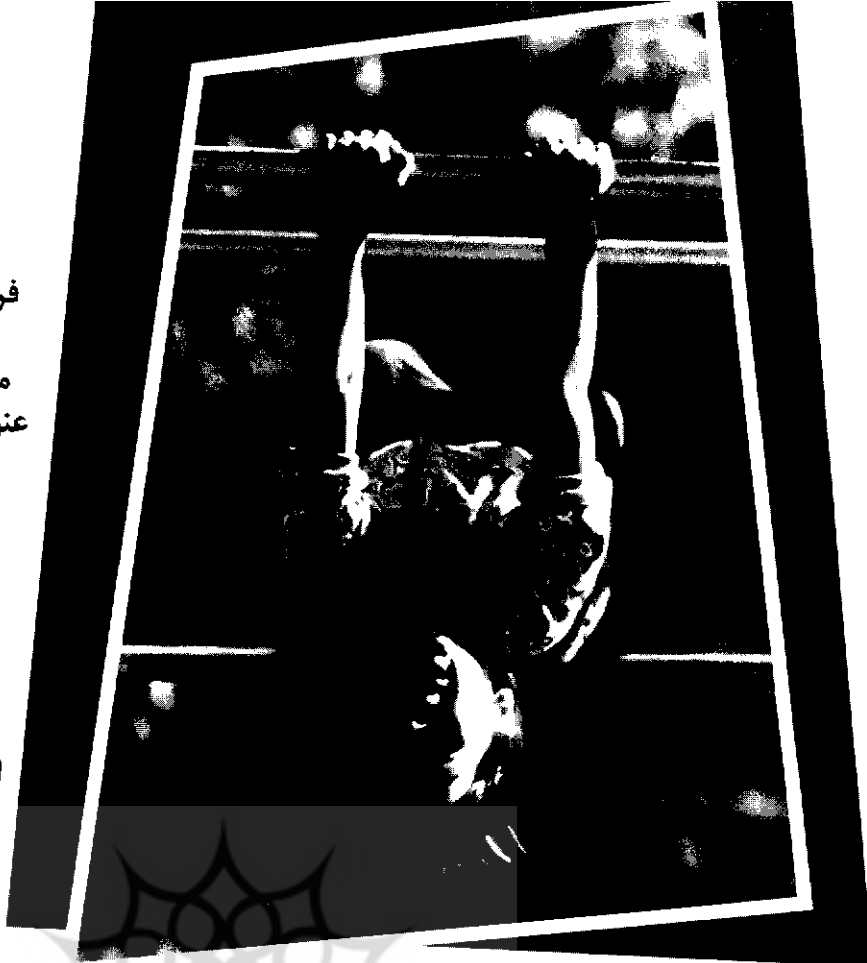
در فصل مقدماتی، اسلوان کانلا اثربخشی ایدئولوژی کودک محور را به چالش می‌کشد. گرایش کلی در میان مریمان اوانل کودکی این است که خودشان را به عنوان حامیان کودکان قلمداد می‌کنند. با این بیان که: «ما از اینکه کودک محور هستیم و در کل، کودک در صف مقدم افکار و اعمال ماست به خود می‌بالیم.

از خلال مشاهده و نظریه روانشناختی این‌قدر درباره کودکان آموخته‌ایم که بتوانیم توصیف کنیم آنها چگونه رشد می‌کنند و دچار تغییر می‌شوند. ما می‌دانیم چه نوع تجاربی برای آنها فراهم کنیم و چگونه دیگران را درباره این تجارب راهنمایی کنیم. ما ساعات بسیاری را به مسائل مربوط به رشد کودک اختصاص می‌دهیم، تلاش داریم تا تجربه تمام کودکان را در منزل و مدرسه بهبود بخشیم» (P.1). اسلوان کانلا، نمی‌داند که آیا این تلاشها فرصتهای آموزشی را برای همه کودکان افزایش داده است. به طور مسلم، فعالیت‌های مریمان اوانل کودکی ناموفق به نظر می‌رسد: «شکافهای ارتباطی و اجتماعی - اقتصادی (از جمله دسترسی به منابع) میان انسانهایی از گروههای فرهنگی و طبقات اقتصادی مختلف در ایالات متحده و در سراسر جهان در حال گسترش است. کودکان مرفه (monied) به مدارس خاصی می‌روند در حالی که کودکان فقیر تجربه متفاوتی از مدرسه دارند» (P.1).

اسلوان کانلا با بیان سابقه خود توضیح می‌دهد چگونه از یک دیدگاه

تا قرن ۱۸ با کودک
فرانسوی کاملاً مانند یک
بزرگسال کوچک رفتار
می‌شد. مفهوم کودک به
عنوان فردی جدا و متمایز
از بزرگسال، بین قرون
۱۳ و ۱۷ جا افتاد

اسلوان کانلا بر آن
است که مفهوم
استقلال که در
روانشناسی رشد بسیار
ارزشمند است، در واقع
مفهومی امپریالیستی
است؛ بدین معنی
که برخی فرهنگها
به الگوی فردگرایانه
انسانیت واقعی نمی‌نهند



شیوه‌های متعددی باورهای مسلط زمانش را تقویت کرد. برای مثال با کمک به تقسیم دو وجهی «فکر» در برابر «عمل» و «انتزاعی» در برابر «واقعی»، به «ذهنی» در برابر «عملی» برتری داده شد. زمانی که معرفت به عنوان [معرفت] تدریجاً به اندازه کافی سازمان‌دهی شده توصیف می‌شود، بزرگسال بر کودک و عقلانیت بر عدم عقلانیت برتری می‌یابد. (P.57). کودکان در جوامع به شدت تکنولوژیک دارای حق ویژه‌اند. آنچه‌ان که داسن می‌گوید (۱۹۹۴)، مرحله استدلال علمی فرضی - قیاسی پیازه‌های ضرورتاً مرحله‌ای نیست که در هر اجتماعی، حق جوامع غربی بسیار ارزش داشته باشد. به علاوه، به نظر می‌رسد توسعه استدلال رسمی (چنانکه به طور مشخص توسط پیازه تعریف شد) شدیداً وابسته به کسب تحصیلات ثانوی باشد. زمانی که پیازه استدلال رسمی در جنوارا بررسی کرد، اصولاً این کار را در مدارس به انجام رساند که بسیار گزینشی بودند، زیرا در آن مدارس صرفاً پنج درصد جمعیت، در آن گروه سنی بودند (P. 149).

اسلوان کانلا بر آن است که مفهوم استقلال که در روانشناسی رشد بسیار ارزشمند است، در واقع مفهومی امپریالیستی است؛ بدین معنی که برخی فرهنگها به الگوی فردگرایانه انسانیت واقعی نمی‌نهند. به علاوه، تمرکز بر فرد مستقل می‌تواند به انکار نابرابریهای نژادی، طبقاتی، جنسی و فرهنگی منجر شود، افراد کاملاً مسئول سرنوشت‌شان می‌شوند و زمینه اجتماعی - فرهنگی و روابط قدرت به طور کامل از میان می‌روند.

اسلوان کانلا در فصل چهارم به دقت بیان می‌کند که چگونه تجربه اوائل کودکی برای قضاوت در مورد مادر و خانواده مورد استفاده قرار می‌گیرند. گفتمان اخیر دوران کودکی در سیطره این فرض است که تجربه اولیه به طریقی مختلف، زندگی افراد را تعیین می‌کند. این گفتمان که در کتابهای رشد و راهنما مشهود است، در هر زمینه‌ای که آموزش و پرورش مورد بحث قرار گیرد نمایان می‌شود. اسلوان کانلا معتقد است که

دائمی‌ساختن روابط قدرت است استثمارگرانه میان کشورها مورد استفاده قرار می‌گیرد. مؤسسات خیریه برای «تضمین» یک نوع کودکی. برای کودکان «جهان سوم» آگهی می‌دهند. این دیدگاه جوانترها را برای انکار امپریالیستی که به فقر می‌انجامد، به کار می‌گیرد و این تفکر را که مردم فقیر مسئول شرایط خودشان‌اند دائمی می‌سازد. عاملیت و قدرت گروهی از خانواده‌ها و کودکان انکار می‌شود و این تصور که کشورهای «جهان اول» منجی [آنها] هستند پرورش می‌یابد. استفاده از کودکی دیدگاهی خلق می‌کند که بر طبق آن می‌توانیم مسئله سیاسی در مورد نقش‌مان در سلطه بر دیگران را انکار کنیم. ما نمی‌پرسیم چه می‌کنیم که به شرایطی که مردم در آن قرار می‌گیرند کمک می‌کند (P.37). استدلال اسلوان کانلا مرا به یاد اقدام بشردوستانه نخست وزیر سابق فرانسه می‌اندازد که از بچه مدرسه‌ایها می‌خواست با خودشان یک کیسه برنج برای نجات کودکان سومالیایی بردارند.

عامل دیگر در تبارشناسی غربی کودکی، فرض کردن انسانها به عنوان عوامل فردی خودبسنده است. اسلوان کانلا از نظریه مشهور استدلال اخلاقی کالبرگ انتقاد می‌کند. مرحله ششم در این نظریه آشکارا معرّف «ایدئولوژی فردگرایی» غربی - مسیحی است. با این همه در برخی بسترهای فرهنگی، بالاترین سطح اخلاقیات، احترام به کهنسالان، اجتناب از کشمکش و توسعه روابط اجتماعی موزون است، شکلی از معرفت اخلاقی که تقریباً تلقی انسانها به عنوان افراد را حذف می‌کند. در نظریه اسلوان کانلا تمرکز بر خورد کودک به عنوان یک واحد اجتماعی، جنسیت، طبقه و دانش فرهنگی را پنهان می‌دارد. (P.38)

فصل سوم وفاداری ما به [نظریه] رشد کودک را تقبیح می‌کند. نویسنده اشاره می‌کند که روانشناسی رشد در کنار حوزه روانشناسی آزمایشگاهی ظاهر شد و هر دو در متن پوزیتویسم علمی و داروینیسیم به وجود آمدند. پیازه، یکی از بانفوذترین روانشناسان [نظریه] رشد به

برخی از ما ممکن است باور نکنیم که سال‌های اولیه مهم‌تر از هر بخش دیگری از زندگی فرد است؛ با وجود این، یقیناً این اندیشه را که تجربه اولیه، بنیادی است درونی کرده‌ایم. پس تحصیلات بعد از تعلیم و تربیت اوائل کودکی می‌تواند به مثابه تأیید «بنیاد اولیه» در نظر گرفته شود. مردودی معدودی از دانش‌آموزان در دبیرستان ممکن است «طبیعی» باشد و با عوامل خانوادگی ارتباط داشته باشد. مسلماً تحلیلی از ساخت تاریخی مفاهیم «مادر» و «خانواده» نشان می‌دهد که چرا تجربه اولیه متناظر با آنها به مثابه گفتمانی مسلط پدیدار می‌شود: «ما به گونه‌ای «سخن می‌گوییم» که گویا خانواده هسته‌ای غیرهمجنس خواه، همیشه وجود داشته و اینکه گویا شاهدهی برای برتری آن داریم، اینکه بهترین جا برای جست‌وجوی کودکان آغوش مادران و در واحد خانواده آرمانی است» (P.۷۸).

افسانه دیگری که توسط اسلوان کانلا مورد بحث قرار گرفته مفهوم خود پنداره است. تأکید بر خودپنداره شیوه متمایزی از برتری بخشیدن به مفهوم فردگرایی غربی (و عمدتاً آمریکایی) و در عین حال انکار مسئولیت اجتماعی در جهت عدالت اجتماعی و وضعیت انسانی است. «خود» معرف آن بدن زمینه‌زدایی شده‌ای است که مسئول رشد، پیشرفت، عقل، حقیقت و ارزشهاست. خود فردی باید قوی و منضبط باشد و به ارزش خودش واقف باشد. زیرا با تأکید بر فردگرایی منابع ارزشمند دیگری وجود ندارد. (P.۱۰۷). به نظر اسلوان کانلا اندیشه خودپنداره، پدرسالارانه است و اشکال غربی تفکیک مردانه را برتری می‌بخشد. این فرض که همه انسانها می‌توانند و باید در جهت یک نقطه مثبتی که به صورت فردی هدایت شده عمل نمایند، یعنی به مثابه یک موجود مستقل - آن فرهنگهایی را برصدا می‌نشانند که بر فردگرایی تأکید دارند و آن فرهنگها، گروهها، خانواده‌ها و حتی اشخاصی را که به بشریت به عنوان گروهی از موجوداتی مجزا

نمی‌پردازند، فاقد ارزش می‌داند.

اسلوان کانلا در جایی از کتابش بررسی انتقادی گفتمان مربوط به گرفتاری والدین را پیشنهاد می‌کند. او اصرار می‌کند که والدین اکنون به شیوه‌ها و اشکال مختلف در زندگی کودکانشان درگیر می‌شوند. با تعبیر «دخالته والدین» مریبان به عنوان کسانی که صاحب دانش اکتسابی هستند که باید بر «دیگران» ابلاغ شود؛ خودشان را بر فراز جوان‌ترها و والدین‌شان قرار می‌دهند. ما باید نشان دهیم که والدین چگونه باید در امور کودکانشان اعم از امور مدرسه، در تجربه اولیه، در امور تکالیف آنها دخالت کنند و به طور خلاصه چگونه کودکان را مدیریت کنند. مریبان، زبانی شناخته‌اند تا به ما این پیام را بدهند که ما می‌خواهیم «از والدین و کودکانشان و با آنها» یاد بگیریم. فرض پنهان اما مسلط بر عبارت «مداخله والدین» این است که والدین وارد امور کودکانشان نشده‌اند و نمی‌دانند چگونه بخشی از زندگی کودکانشان باشند. این گفتمان فورا والدین را در حاشیه قرار می‌دهد و قدرتی مافوق والدین توسط کسانی که در حوزه آموزش و پرورش هستند، ایجاد می‌شود.

در فصل پنجم، اسلوان کانلا، به درستی ابراز می‌دارد که در جریان نهادینه کردن برنامه‌ها برای کودکان و تعیین اهداف و محتوا، آموزش اوائل کودکی در ایجاد یک نظام دو وجهی و جدایی مستمر گروه‌های مختلف مردم (برای مثال فقرا، اختلاف فرهنگی، کسانی با جهان بینی‌های متفاوت) با جاودانی کردن این باور اجتماعی که گروه‌های خاصی نسبت به دیگران برترند، ایفای نقش کرده است. نزد امریکایی‌های افریقایی تبار، تحصیلات، مسیری برای آموزش آزادی نبود. تحت نظام بردگی در ایالات متحده، سیاهان از حضور در مدرسه یا کسب هرگونه مهارت از طریق تحصیلات رسمی منع شده بودند و برای آنها مجازات مرگ تعیین شده بود. زمانی که تعلیم و تربیت برای فقرا در نظر گرفته شد، برپایه این فرض بود



برخی از ما ممکن است
باور نکنیم که سال‌های
اولیه مهم‌تر از هر بخش
دیگری از زندگی فرد
است؛ با وجود این، یقیناً
این اندیشه را که تجربه
اولیه، بنیادی است درونی
کرده‌ایم؛ پس تحصیلات
بعد از تعلیم و تربیت اوائل
کودکی می‌تواند به مثابه
تأیید «بنیاد اولیه» در نظر
گرفته شود

تحت نظام بردگی در ایالات متحده، سیاهان از حضور در مدرسه یا کسب هرگونه مهارت از طریق تحصیلات رسمی منع شده بودند و برای آنها مجازات مرگ تعیین شده بود. زمانی که تعلیم و تربیت برای فقرا در نظر گرفته شد، برپایه این فرض بود که اشخاص و خانواده‌ها کارآمد نیستند و دولت باید به طور «کارشناسانه» رفتار فقرا را قاعده‌مند و کنترل کند

که اشخاص و خانواده‌ها کارآمد نیستند و دولت باید به طور «کارشناسانه» رفتار فقرا را قاعده‌مند و کنترل کند. تعلیم و تربیت مکانی برای ایجاد و دائمی کردن نابرابریهای نژادی، طبقاتی و جنسی و ایجاد سلسله مراتب قدرت بود. این نظام دو وجهی به طور مستقیم در عملکرد تعلیم و تربیت اوائل کودکی در بیش از ۲۰۰ سال گذشته نشان داده می‌شود. ابتداء این حوزه از یک بستر تاریخی که در آن آیین‌نامه فقر و کنترل مهاجران بالاترین اهمیت را داشته و دارد، سربرآورد (P. 108).

بنابراین برای من یکی از جذاب‌ترین فصول کتاب، فصل واسازی آموزش کودک محور و مبتنی بر بازی (فصل ۶) بود. معلمان کودکان [مقطع] ابتدایی معاصر که ریشه کارشان به روسو، پستالوزی و فروبل می‌رسد، تدریس کودک محور را به مثابه شکلی از آموزش که هم طبیعی و هم مناسب نوجوانان است، ایجاد کرده‌اند:

«تعلیم و تربیت کودک محور این ایدئولوژی مسلط را دائمی می‌سازد که یک کودک جهان شمول را شبیه می‌کند و آن کودک را به مثابه فرایندی از طریق مراحل از پیش تعیین شده توسعه انسانی توصیف می‌کند. کودک محوری به تعلیم انسانی عامی تبدیل می‌شود که برای تمام انسانها مناسب و حقیقتی برای همه است. (P. 117). پنج اصل مسلم محوری تعلیم و تربیت کودک محوری به طور ماهرانه در این فصل مورد بحث قرار گرفته‌اند که عبارت‌اند از: ۱- آمادگی، به مثابه برتری دادن به بزرگسالان ۲- انتخاب، به مثابه توهّم منحصر به فرد حاکمیت بر خویشتن ۳- نیاز، به مثابه اقتدار طبیعی ۴- بازی، به مثابه محصولی فرهنگی و ۵- ابداع، به مثابه برتری دادن به معرفت تک فرهنگی.

اسلوان کانالا در فصل نتیجه‌گیری تلاش می‌کند تا تعلیم و تربیت اوائل کودکی را به مثابه تبیین بر سر عدالت اجتماعی صورت‌بندی مجدد کند. او اظهار داشت که در ایالات متحده و اروپا زندگی ما در یک بستر سیاسی، اجتماعی و تاریخی جای گرفته و جای می‌گیرد که در آن، تمایلات تنظیم‌کننده‌ای حول مفاهیم حقیقت جهانی، پیشرفت و سلسله مراتب ایجاد کرده‌ایم. چنین باورها و تمایلاتی بخشی از فرهنگ ماست و مانند ساختارهای انسانی سزاوار احترام است. با این حال زمانی که این ساختارها بر همه انسانها تحمیل می‌شوند، روابط قدرتی تولید می‌شود که به بی‌عدالتی، ظلم و نظارت میدان می‌دهد. این واسازی تعلیم و تربیت اوائل کودکی انجام گرفت تا آشکار کند که چگونه تمایلات فرهنگی، ساختارها و باورهای خاص ما دچار سوگیری می‌شوند؛ چگونه نظامهای حقیقت ما دائمی شده است و چه کسی توسط دیدگاههای مسلط این حوزه برتری یافته یا سرکوب شده است. (P. 157)

همان‌گونه که ما ستیزهایمان را انتخاب می‌کنیم، اسلوان کانالا تأیید می‌کند که ما می‌توانیم دست کم با پرداختن به عدالت اجتماعی در داخل و پیرامون مجموعه‌های نهادینه شده آغاز کنیم. پرسشهای چندگانه‌ای باید مطرح شوند که عبارت‌اند از:

● چگونه نظام دووجهی را حذف کنیم؟

● آیا برنامه درسی به دانش چندگانه و تجربه زندگی انسانهای کم سن و سال‌تر که برآمده از پیش زمینه‌های مختلف است، توجه می‌کند؟
● چگونه اقدامات جاری ما ساختاری طبقاتی را در جامعه دائمی می‌کند؟

● آیا پیام ارائه شده توسط تعلیم و تربیت برای هر انسانی با توجه به سابقه‌اش، باورهایش و تجربیات زندگی‌اش منصفانه است؟

● آیا نظام مراقبت / آموزش با هرکس کاملاً با احترام برخورد می‌کند؟

● آیا کسانی وجود دارند که تجربیات زندگی‌شان در بسترهای آموزشی که ما آنها را ایجاد کرده‌ایم به آنها برتری می‌دهد؟ آیا این کار از لحاظ اجتماعی درست است؟

نزد اسلوان کانالا، مورد جایگزین، برای جریان غالب تعلیم و تربیت اوائل کودکی ممکن است به «شنیدن و پاسخ دادن» به صدای افراد دیگر برای پیروزی در مبارزه بر سر فرصتهای برابر منوط باشد.

اسلوان کانالا با الهام از دیدگاه مخالف (تعلیم و تربیت اوائل کودکی) در پایان مقاله‌اش به نتایجی مشابه آنچه که فریر (Freire) در بحث از تعلیم و تربیت دوران بزرگسالی به آن رسید، دست می‌یابد: ضرورت تبدیل نهادهای آموزشی از «سرکوب» به «اجماع» (Concientization) و از «استیلا» به «آزادی». استیلا معرف وضعیت ضد گفت‌وگویی (Anti-dialogical) است که به سرکوب گروههای زیر است متزوی کمک می‌کند، آزادی معرف کنش گفت‌وگویی جمعی در جایی است که افراد ستمدیده اختیارشان را از طریق قدرت و مسئولیت مشترک کسب می‌کنند (فریر، ۱۹۷۰).

در این کتاب، اسلوان کانالا عمدتاً انتقاداتش را به معلمان اروپایی و آمریکایی (جریان عمده) وارد می‌کند. با این حال، فکر می‌کنم که پیام او برای مریبان دیگر نیز معتبر است. آنچه‌آنکه توسط مک لارن اشاره شده (۱۹۸۸) «این فرهنگ مسلط می‌تواند با تأمین اصطلاحات مرجع (نظیر تصورات، بینشها، داستانها و آرمانها) که از همه افراد انتظار می‌رود برخلاف آن زندگی خود را بگذرانند [و] در آن ارزش (فرهنگ) مسلط آنقدر درست به نظر می‌رسد که رد کردن آن غیرمعمول و برخلاف عقل سلیم است، می‌تواند رؤیاهای تمایلاتی را برای هم گروههای مسلط و هم گروههای زیردست برآورد (P. 174). این دائمی کردن سلطه فرهنگی نیازمند همکاری منفعل افراد تحت سلطه و افراد صاحب سلطه است.

از بزرگ‌ترین نقاط قوت این کتاب، تعهد اسلوان کانالا به درگیر شدن در مسئولیت شخصی‌اش برای به چالش کشیدن «تخصص حرفه‌ای» خود به عنوان متخصص تعلیم و تربیت اوائل کودکی است.

قدرت این کتاب به توان انقلابی آن نیز بازمی‌گردد. کتاب، دعوتی به بحث در خصوص باثبات‌ترین اصول مسلم در گفت‌مان آموزشی و رواشناختی است. این کتاب منبع اطلاعاتی با ارزشی است که برای مریبانی که دارای تفکر انتقادی‌اند، مفید و برانگیزنده خواهد بود.